

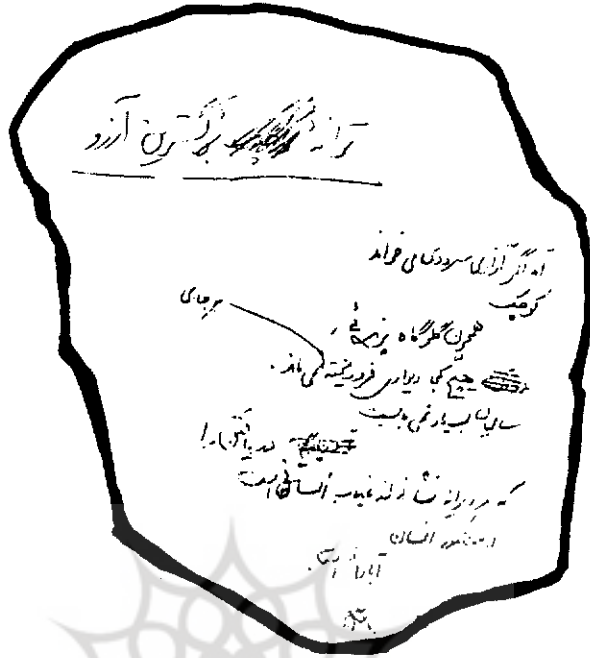
فرهنگ‌پرور را به‌انوار مشعشع خود منور کرده،
بهانه لازم است؟

(۲)

شاملو در طول نزدیک به شش دهه شاعری دست کم دو نسل از شاعران همروزگار خود را زیر تأثیر شعر و کلام خود گرفت. حتی اگر با این عقیدهٔ نه چندان پرطرفدار هم موافق باشیم که سایه سنگین شاملو برسر شعر معاصر فارسی بسیاری از رهروان را از بالیدن و شکوفایی باز داشت و شعر فارسی را از داشتن شاملوهای دیگر محروم کرد، باز چیزی از اعتبار و اهمیت او کم نمی‌شود. نمی‌توانیم به‌خورشید بگوئیم که خورشید نباشد تا بال‌های مومین ایکاروس ذوب نشود. اگر خورشید نبود، هوای پرواز به‌سر ایکاروس می‌زد؟ پرواز را به‌خاطر بسپاریم، نه پرندهٔ مردنی را، و به‌کسی که انگیزهٔ پرواز است، سلامی دوباره بدهیم.

(۳)

اما آنچه برای ما مهم‌تر است، تأثیر شاملو بر جریان بزرگ‌تر و فراگیرتر نسل‌ها یعنی نودهٔ کتابخوان و شعر دوست - مخاطبان بالقوهٔ نشریهٔ ما- است. شاملو زمانی پای در میدان شعر و شاعری گذاشت که سنت‌گرایان سرسپرده به‌سکون و عادت قرون و اعصار و ادامه‌دهندگان ذهن و زبان آبا و اجدادی سیطره‌ای بلامنازع بر شعر فارسی داشتند، هرچند پیش‌تر نیمهٔ صدای خود را در هماهنگی با ضرباهنگ دنیای نوین و در مخالفت با صدای این خروسان بی‌وقت بلند کرده بود، اما فریاد او از حلقهٔ اندک شمار همراهان و هم‌وایان فزاینده بود و نمی‌رفت. این شاملو بود که آقایان را یکی یکی بردار شعر خویشان آونگ کرد. در چنین زمانه‌ای ظهور و حضور پر قدرت و مستمر شاملو - و «بعضی نفرات» - در عرصهٔ شعر مدرن و نوپا افزون بر اینکه تأییدی بود بر حقانیت انقلاب نیما، بلکه در آشنا کردن و آشتی دادن مردم با این پدیدهٔ نو ظهور و نامألوف نیز نقشی حیاتی داشت. هرچند این خود شعرها بودند که مردم را مسحور جادوی خود می‌کردند، اما در کنار آن، راه انداختن مجله‌ها و نشریه‌هایی که فضا برای ارائهٔ آثار نوپدید فراهم می‌آورند، و همراهی و



«ما همه از زیر شنل گوگول بیرون آمده‌ایم.»

به جای مقدمه

فتودور داستایفسکی

(۱)

اگر ما در زمرهٔ مردمانی بودیم که بزرگداشت بزرگان در زمان حیاتشان را نه رویدادی عجیب بلکه امری طبیعی می‌دانند، و برای آن بهانه و توجیه طلب نمی‌کنند، حالا من مجبور نبودم برای نوشتن این شبه مقدمه، در این نیمه شب تاریک و سوزان مردادماه به دنبال کلمه بگردم؛ و ناکامی در یافتن کلمه و ترکیب و صفت و جمله‌ای که برازندهٔ بزرگی شاملوی بزرگ باشد خواب از سرم نمی‌پراند. برای اختصاص چند صفحه از یک نشریه ادبی به‌شاعر، مترجم، پژوهشگر، فرهنگ‌شناس و روزنامه‌نگاری که بیش از نیم قرن حیات فرهنگی ملت‌ی بزرگ و

همنوابی با فراز و فرودهای تحولات اجتماعی و درک و لمس «روح دوران» به زودی شاملو را به پیشاهنگ و نماد دنیای شگفت‌انگیز نویی بدل کرد که اندک اندک از راه می‌رسید. در شرایطی که جنبش و جریان نوظهور انسان نو، زندگی نو، شعر نو به دنبال قهرمان خود می‌گشت، شاملو در پرتو کهکشانی از ویژگی‌های شعری و زبانی، طنز گزنده، لحن صریح و برنده، شورشگری در برابر «ارزش»‌ها و هنجارهای تثبیت شده و جان سخت، و نیز مجموعه‌ای از حالت‌های چهره و ظاهر و ظنین ویژه صدا، و به‌مدد شاخک‌های فوق حساسی که او را قادر به کوشیدن روان‌های خفته در پس پشت صورتک‌های رسمی مردم می‌کرد، توانست خود را به کانون حرکت و جنبش و تپش و تنش زمانه برساند. میل وافر و مهارناپذیر او به درآمیختن با مردم، تأثیرگذار شدن بر آن‌ها و تأثیرپذیری از آن‌ها (که بهترین نمود آن در عزم پرشکوه او برای تدوین کتاب کوچک متجلی است) شاملو را از نخستین سال‌های نوجوانی و جوانی، به میدان داغ مبارزه اجتماعی و به‌درگیری مستقیم و رو در رو با سیاست‌کشاند و زندگی و سرنوشت او را به زندگی و سرنوشت مردم گره زد. و بعدها که تجربه و پختگی و ژرفا آمد، همچنان با مردم ماند، «با لبان مردم لبخند زد / درد و امید مردم را با استخوان خویش / پیوند زد». «وزن و لغات و قافیه‌ها را در کوچه جست» زیرا که او «خود شاخه‌ای ز جنگل خلق بود / نه یاسمین و سنبل گلخانه فلان». مجموعه این ویژگی‌ها، در روان جمعی مردمی که به شاعران خوب خود لقب «لسان‌الغیب» عطا می‌کند، جایگاهی کاریزماتیک برای شاملو تدارک دید. سوبه‌های فردی و شخصی شاملو از مرزهای شعر و هنر او فراتر رفت، و شاعر بزرگ‌تر از شعر خود شد. در نتیجه دامنه تأثیرگذاری او بر مخاطب و بر جریان‌های شعری روزگار وسعت و عمقی بی‌سابقه یافت. کافی بود - و هست - نام شاملو روی جلد یا در شناسنامه نشری‌ای بیاید تا آن نشریه بلافاصله تبدیل به کانون پرخروش برخورد آرا و آفریده‌های پیشرو، نو، عاصی و آشتی‌ناپذیر با قدرت فائقه زمان شود. این وضعیت از سوی دیگر حساسیت هراسندگان از

تحول و تغییر را برمی‌انگیخت و تعطیل و توقیف آن نشریه را به دنبال می‌آورد؛ این حساسیت و بگبگر و بند نیز به نوبه خود شاملو را هرچه بیش‌تر به کانون توجه و احترام مردم نزدیک می‌کرد. شاملو توانست در طول بیش از نیم قرن شأن و منزلت والای خود را حفظ کند و هاله مقدسی که گرد چهره و نام و شخصیت او شکل گرفته بود فروغ و فسونی فزون‌تر یافت. سال‌ها هجوم بی‌امان تحریم و تکفیر و انکار نتوانست خاطرۀ او را از حافظه ما پاک کند و چهره او را در پس ابرهای انکار، از نگاه تیزبین نسلی که از راه می‌رسید پنهان سازد. حتی دشمنان قسم خورده شاملو را نیز از مغناطیس تأثیر کلام و شخصیت او گریزی نبود؛ حتی نسلی که تولد و بالیدن او همزمان بود با تخدیش نفس‌گیر پرهیب شاملو در رسانه‌های رسمی، نیز نتوانست از نفوذ او برکنار ماند. شاهد این مدعا و آکنش افکار عمومی در حوزه ادب و هنر به‌اهدای جایزه استیگ داگرمن و انتشار خبر بیماری شاملو در آستانه سفر به سوئد برای دریافت جایزه، است. طی آن روزها برخی جریان‌های فرهنگی با درک اهمیت غیرقابل چشم‌پوشی شاملو، میزان محبوبیت او به‌ویژه در نزد نسل جوان، و در جهت جبران غفلتی چند ساله - و البته تحمیلی - به‌انعکاس اخبار مربوط به او پرداختند. نشاط که خبیرهای مربوط به بیماری شاعر را روز به‌روز و با وسواس و جدیت و گاه اغراقی ژورنالیستی منعکس می‌کرد، آخرین شعر شاملو را همراه با ابراز شادمانی از اعاده سلامتی او، و عکس زیبایی که یادگار روزهای نه چندان دور اما خوش بود، در صفحه نخست خود چاپ کرد. شاملو این شعر را به مردم ایران تقدیم کرده بود. خرداد یک صفحه تمام از یکی از شماره‌هایش را به شاملو اختصاص داد و... و البته «دیگران» هم بی‌کار نشستند و در ادامه روندی که سرآغازش به دو دهه پیش می‌رسد همچنان بر طبل تهمت و دروغ و ترور شخصیت کوبیدند و می‌کوبند و بخشی از انرژی و سرمایه و امکان و فرصت فرهنگی راکه مردم این سرزمین در اختیارشان گذاشته برضد یکی از بزرگ‌ترین افتخارات فرهنگی همان مردم

سیج کردند، برضد کسی که بزرگ‌ترین آرزوی خود و اصلی‌ترین انگیزه خود از جدال با خاموشی را به سامان رساندن کارهای ناتمام و پروژه عظیم کتاب کوچک می‌داند.

با این همه می‌توانید اهدای جایزه استیگ داگرمن به شاعر ما را بهانه این بزرگداشت ناقابل بدانید. هرچند در واقع این جایزه دست کم نزد ما ایرانیان، به‌خاطر اینکه به شاملو تعلق گرفته - و نه کس دیگر - اهمیتی افزون‌تر می‌یابد. و شاید پیش و بیش از آنکه جایزه‌ای برای شاملو باشد جایزه به‌خود استیگ داگرمن سوئدی است، جایزه‌ای که او را از نامی مطلقاً ناآشنا به چهره‌ای سرشناس در ایران بدل کرد. باز یافتن سلامتی شاعر ما را می‌توانید بهانه‌ای دیگر به حساب آورید. باز هم اگر بهانه کم آورید می‌توانید «نفس کوچک باد و حریر نازک مهتاب و فواره و باغ؛ و گنجشک‌کان پر گوی باغ؛ و چشمهای بادام تلخ امیرزاده کاشی‌ها؛ و زخم قلب آبایی؛ و خواب اقایها؛ و نفس گرم اطلسی‌ها؛ و جار بلند ابر در آسمان بزرگ آرام؛ و خون سخت ایگناتسیوی مبارک‌زاد؛ و پریای خط خطی؛ و رقص آب برسقف از انعکاس تابش خورشید؛ و موج گرم در خون بیابان...» را احضار کنید تا به شما بگویند که با ذوق و احساس و روح و روان ما چه کرده‌اند. اگر افتخار تشدید شعرها و نوشته و ترجمه‌ها و کتاب‌ها را روی هم بچینید، خواهید دید که از برج تلویزیون بالا می‌زنند.

برگردیم به حرف داستایوفسکی: «همه ما از زیر شنل گویول بیرون آمده‌ایم»

ف. م.

